

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و قال الحلّي في السرائر: لا يجوز للوليّ التصرف في مال الطفل إلّا بما يكون فيه صلاح المال و يعود نفعه إلى الطفل، دون المتصرف فيه، و هذا الذي يقتضيه أصول المذهب، انتهى»

اجماع بر اعتبار مصلحت

شیخ(ره) فرموده‌اند که: صاحب کتاب مفتاح الکرامه(ره) اجماع بر اعتبار مصلحت را استظهار کرده و فرموده: اجماع داریم بر این که دایره ولایت ولی در موردی است که مصلحت طفل را رعایت کند و عدم المفسده کفایت نمی‌کند. لذا اگر با مال او معامله‌ای را انجام می‌دهد، بیع و شرائی را انجام می‌دهد، باید به نفع و مصلحت طفل باشد.

مرحوم شیخ(ره) هم فرموده‌اند که: این شرطیت و اعتبار مصلحت در کلمات عده زیادی از فقهاء وجود دارد، از جمله ابن ادریس حلی(ره) در کتاب سرائر بر این نظریه قائل است، همچنین محقق، شهید اول و شهید ثانی، محقق ثانی(قدس سرهم) عبارات و تعبیری که در کتب فقهیشان دارند، که از آنها شرطیت مصلحت استفاده می‌شود.

نظر شیخ(ره): کفایت عدم المفسده

اما بعد از این مطالب فرموده‌اند: اقوی کفایت عدم المفسده است و دلیل بر این معنا هم اطلاقاتی است، که در بین روایات داشتیم، که «انت و مالک لایک»، و همچنین «الولد و ماله للوالد» یا «الوالد یاخذ من مال ولده ما شاء» و تنها چیزی که در بین روایات، می‌تواند مقید این اطلاقات باشد، قید عدم المفسده است و روایتی نیافتیم که قید اعتبار مصلحت و رعایت مصلحت در آن باشد.

بله در روایات دیگر قید «بغیر سرف»، یا موردی که پدر احتیاج و اضطرار دارد بود، اما روایتی که بخواهد این اطلاقات را به صورت مصلحت تقیید بزند، نداشتیم.

اشکال بر شیخ(ره) بر دلالت آیه شریفه بر مقید

ان قلت: در این آیه شریفه * وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ *، اگر این «احسن» را به معنای احسن تفضیل و افعّل تفضیل معنا کنیم، دلالت دارد بر این که رعایت مصلحت معتبر است، چون می‌فرماید: * وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا * که این معنای

«لاتقربوا» تصرف در مال یتیم است، یعنی در مال یتیم تصرف نکنید، مگر به آن طریقه‌ای که احسن باشد، یعنی طریقه‌ای که در آن نفع و مصلحتی باشد، که عائد یتیم شود.

جواب شیخ(ره) از این اشکال

مرحوم شیخ(ره) فرموده: این آیه شریفه چنین دلالتی ندارد و سه جواب از این آیه شریفه بیان کرده‌اند؛ جواب اول این است که قبول نداریم که این «احسن»، افعال تفضیل باشد، بلکه به معنای حسن و افعال وصفی است و حسن هم یعنی چیزی که در آن حرجی نیست و اگر در تصرفی عدم المفسده باشد، همین برای صدق عنوان حسن کفایت می‌کند.

اما در جواب دوم فرموده‌اند: بر فرض که بپذیریم که «احسن» عنوان تفضیل را دارد و افعال تفضیل است، آیه می‌فرماید: اگر می‌خواهید به مال یتیم نزدیک شوید و در آن تصرف کنید باید، رعایت مصلحت باشد، لکن آیه را نسبت به خصوص اب و جد تخصیص می‌زنیم، یعنی این آیه شریفه را با آن روایاتی که دلالت دارد بر سلطنت پدر و جد در موردی که مفسده ندارد، تخصیص زده می‌گوییم: آیه می‌فرماید: اگر غیر از پدر و جد کس دیگری بخواهد در مال یتیم تصرف کند، باید مصلحت را رعایت کند، اما اگر جد بخواهد در این مال یتیم تصرف کند، - چون گفتیم: پدر را که شامل نمی‌شود- دیگر تصرفش مقید به اعتبار مصلحت نیست.

در جواب سوم هم فرموده: سلماً، اگر عدم تخصیص را هم بپذیریم، که این آیه تخصیص نمی‌خورد به این موردی که بیان کردیم، آیه فقط شامل جد می‌شود و اب را شامل نمی‌شود، چون کسی که اب دارد، دیگر یتیم نیست، در نتیجه آیه می‌فرماید: اگر جد بخواهد در مال یتیم تصرف کند، باید مصلحت را رعایت کند، اما دیگر دلالت ندارد، بر این که اب هم اگر بخواهد تصرف کند، باید مصلحت را رعایت کند، چون آیه اب را شامل نمی‌شود.

بله گفتیم که: کسی که پدر ندارد، اما پدر پدر دارد، بر او صدق یتیم می‌شود، ولو این که این هم مشکوک است و به تعبیر برخی از محشین، اصلاً صدق یتیم فقهی بر کسی که پدر ندارد، اما پدر پدر دارد، مشکوک است.

اشکال بر جواب سوم شیخ(ره)

ان قلت: اگر آیه دلالت بر جد داشته باشد، یعنی آیه بفرماید: اگر جد هم می‌خواهد در مال یتیم تصرف کند، باید مصلحت را رعایت کند، در اب هم از راه عدم القول بالفصل وارد شده، می‌گوییم: در باب ولایت اب و جد، کسی قائل به تفصیل نشده، که بگوید: رعایت مصلحت برای جد معتبر است، اما در اب عدم المفسده کافی است.

پاسخ شیخ(ره) از این اشکال

شیخ(ره) فرموده: این حرف را قبول نداریم و کسی نمی‌تواند در اینجا ادعا کند، که قول به فصل نداریم، چون در باب اقتراض قول به فصل داریم، که اگر جد بخواهد از مال بچه، برای خودش مالی را به عنوان قرض بردارد، در اینجا قید زده‌اند که باید تمکن از اداء داشته باشد، یعنی اگر جد می‌داند که تمکن از اداء ندارد، حق اقتراض ندارد، اما در اب یک چنین حرفی را زده‌اند و پدر می‌تواند، ولو مع عدم الیسر، ولو این که تمکن از ادا نداشته باشد، از مال بچه به عنوان الاقتراض بردارد، لذا قول به فصل وجود دارد.

ولایت جد الجد و ان علي

آخرین فرعی که در اینجا بیان کرده‌اند، این است که فرموده‌اند: بین فقهاء خلافي نیست که جد، بالا رود، یعنی پدر جد یا جد جد و همین طور از ناحیه پدری هر چه که به طرف بالا رود، در مساله ولایت با اب مشترکند و هر چیزی را که برای جد گفتیم، هم از نظر اصل ولایت و هم از نظر شرایطی که بیان کردیم، برای جد الجد هم هست.

دلیل این هم روایاتی است که می‌گوید: «انت و مالک لابیک»، یعنی مال پسر مال پدر می‌شود، حال وقتی نسبت به پدر هم این عبارت را جاری کنیم، یعنی جد هم بر مال بچه ولایت دارد و در جد هم همین طور صدق می‌کند، بنا بر همین عنوان که «مال الابن مال الشخص» است.

ولایت جد الجد در فرض موت اب

فرع دیگر این است که اگر اب مفقود شود و از دنیا برود و تنها جد باقی باشد، در اینجا چون جد در زمان حیات پدر ولایت داشت، الان هم دارد و تردیدی در این نیست، منتها بحث این است که آیا پدر این جد، در فرضی هم که آن شخص از دنیا رفته ولایت دارد یا نه؟

شیخ(ره) فرموده: دو قول در اینجا وجود دارد، که برای هر دو قول هم دلیل آورده‌اند، که این را دیگر در تطبیق عرض می‌کنیم.

تطبیق عبارت

«و قال الحلّي في السرائر: لا يجوز للوليّ التصرف في مال الطفل إلّا بما يكون فيه صلاح المال و يعود نفعه إلى الطفل»، ابن ادریس(ره) در سرائر فرموده: ولی نمی‌تواند در مال طفل تصرف کند، مگر این که مصلحتی در کار باشد و نفعش به طفل برگردد. «دون المتصرف فيه»، متصرف همان ولی است، یعنی نفعش به خود ولی برگردد. «و هذا الذي يقتضيه أصول المذهب، انتهى»، و این چیزی است که اصول مذهب اقتضاء دارد، یعنی قواعدی که به عنوان قواعد و اصول مذهب داریم، این اقتضاء را دارد.

شاید اشاره‌اش به همین آیه شریفه وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ* باشد، که مراد از «احسن» همان رعایت مصلحت باشد و شاید هم مراد بعضی روایاتی باشد، که داریم و شاید هم مراد از اصول مذهب مجموع ادله شرعیه باشد، که در باب نکاح و غیر نکاح وارد شده، که از آنها استفاده می‌کنیم که پدر باید مصلحت را رعایت کند.

«و قد صرّح بذلك أيضاً المحقق و العلامة و الشهيدان و المحقق الثاني و غیرهم»، همچنین مثل محقق و علامه حلی، شهید اول و ثانی و محقق ثانی(قدس سرهم) و غیر اینها به اشتراط مصلحت تصریح کرده‌اند، «بل في شرح الروضة للفاضل الهندي: أن المتقدمين عمّموا الحكم باعتبار المصلحة من غير استثناء»، بلکه بالاتر از این فاضل هندی(ره) در کشف اللثام فرموده: چون ملاک رعایت المصلحت است، اصلاً می‌توانیم حکم را تعمیم دهیم، یعنی دیگر ولایت اختصاص به اب و جد ندارد، بلکه هر کس که رعایت مصلحت را نسبت به طفل داشته باشد، می‌تواند تصرف کند، ولو برادرش باشد. فاضل هندی(ره) فرموده: متقدمین حکم جواز تصرف را به اعتبار مصلحت تعمیم داده‌اند، بدون این که اب و جد را استثنا کنند، یعنی حکم را به جد و اب اختصاص نداده‌اند و جواز تصرف را حتی در غیر اب و جد تعمیم داده‌اند.

«و استظهر في مفتاح الكرامة من عبارة التذكرة في باب الحجر نفي الخلاف في ذلك بين المسلمين»، صاحب مفتاح الکرامه(ره)

از عبارت تذکره در باب حجر نفي خلاف در اعتبار مصلحت در تصرف در مال طفل را در بین مسلمین استظهار کرده است.

«و قد حکي عن الشهيد في حواشي القواعد: أن قطب الدين قدس سره نقل عن العلامة (قدس سره): أنه لو باع الولي بدون ثمن المثل، لم لا يُنزل منزلة الإتيان بالاقتراض؟»، از شهید(ره) در حواشی قواعد حکایت شده، که قطب الدین(قدس سره) از علامه(ره) نقل کرده که ایشان این دو فرع را ذکر کرده؛ یکی این که فرموده: فقهاء گفته‌اند: اگر ولي مال طفل را به کمتر از ثمن المثل بفروشد، این بیعش باطل است.

بعد علامه(ره) فرموده: از آن طرف هم فقهاء گفته‌اند که: ولي مي تواند از مال بچه اقتراض کند، ولو این که بعدا قدرت بر اداء هم نداشته باشد، در حالی که معنای چنین فرعی، جواز الاتلاف است.

علامه(ره) هم فرموده: این در حکم اتلاف است، در حالی که فقهاء گفته‌اند: این صحیح است، اما در باب بیع که رسیده‌اند، بیع به کمتر از ثمن المثل را باطل دانسته‌اند، کانّ علامه(ره) خواسته بگوید: بنا بر این قاعده، وقتی که در اقتراض جایز و صحیح است، در آنجا هم باید بگوییم: صحیح است، اما مع ذلک با اصحاب مخالفت نکرده، اما موافقت هم نکرده، بلکه در مساله توقف کرده است.

شاهد بر سر این مساله توقف علامه است، که در مساله بیع، نظرش بر این بوده که اگر ولي بیع به کمتر از ثمن المثل را انجام داد، نباید اشکال داشته باشد، اما برای این که با فقهاء و مشهور مخالفت نکند، فتوی به صحت بیع نداده و توقف کرده است.

شیخ(ره) فرموده: پس مساله به گونه‌ای است که در کلمات اصحاب در این حد است که علامه(ره) هم با آن مخالفت نکرده است.

قطب الدین(ره) از علامه(ره) نقل کرده که فرموده: اگر ولي به کمتر از ثمن المثل بفروشد، چرا نازل منزله اتلاف بالاقتراض نمی‌شود، «لأنّا قائلون بجواز اقتراض ماله و هو يستلزم جواز إتلافه»، چون قائلیم به این که ولي مي تواند از مال بچه اقتراض کند و این مستلزم این است که اتلافش جایز باشد، چون ممکن است مقترض قدرت بر اداء را نداشته باشد.

«قال: و توقّف زاعماً أنّه لا يقدر على مخالفة الأصحاب»، قطب الدین(ره) فرموده: توقف علامه(ره) در نفي بعث از این بیع، به گمان این بوده که قدرت مخالفت با اصحاب ندارد و شیخ(ره) گویا خواسته بفرمایند که: علامه(ره) از کلمات اصحاب استفاده کرده که آنها رعایت مصلحت را معتبر می‌دانند.

«هذا، و لكن الأقوى كفاية عدم المفسدة، وفاقاً لغير واحد من الأساطين الذين عاصرناهم»، این ادله را داشته باش، اما نظر نهایی شیخ(ره) به تبع بزرگان از معاصرین کفایت عدم المفسده است، «لمنع دلالة الروايات على أكثر من النهي عن الفساد»، چون روایات بر بیش از نهي از فساد دلالت ندارد، بر اعتبار مصلحت دلالت ندارد، بلکه فقط می‌گوید: «بغير صرف»، «يحتاج اليه» و ... «فلا تنهض لدفع دلالة المطلقات المتقدمة الظاهرة في سلطنة الوالد على الولد و ماله»، لذا اینها نمی‌توانند با آن مطلقاتی که می‌فرمود: «انت و مالک لایبک»، معارضه کنند.

«و أمّا الآية الشريفة»، در بحث قبل گفتیم که: ظاهر و سیاق عبارت این بود که بگوییم: به آیه برای قول دوم استدلال شده باشد، اما در اینجا که فرموده: «اما الآية الشريفة»، شاید در ذهنشان این بوده که قبلاً آیه را به عنوان دلیل قول اول ذکر کرده است.

علي‌ای‌حال در عبارات شیخ(ره) در بحث دیروز و امروز کمی اضطراب وجود دارد و یا لا اقل ما نمی‌فهمیم. شیخ(ره) اول

فرموده: آیا مصلحت معتبر است، یا عدم المفسده كافي است و یا هیچ کدام؟ که این طرح مساله بود و بعد فرمودند: «و يشهد للاخير»، که به اطلاقات دليل آوردند و بعد در آن مناقشه کردند. بعد فرمودند: «هذا كله، مضافا ...» که آیه شریفه را آوردند، بعد دوباره فرمودند: مضافا به این که بر اعتبار عدم المفسده اجماع داریم، که از این که بعد از استدلال به آیه فرموده: اجماع بر اعتبار عدم المفسده داریم، معلوم می شود که دليل قبلي را هم که آیه شریفه بود، برای اعتبار عدم المفسده آورده اند.

اما در اینجا فرموده: «و أمّا الآية الشريفة»، که گویا در ذهن شریفشان این بوده، که قبلا به آیه برای قول اول استدلال کرده اند و حال می خواهند جواب دهند.

علي اي حال می خواهد فتوي دهد که عدم المفسده كافي است، لذا باید ادله اي را که برای رعایت مصلحت آورده اند جواب دهد و یکی از آن ادله آیه شریفه است، که ظاهرش این است که این افعال تفضیل است، پس آیه می فرماید: اگر می خواهی به مال یتیم دست بگذاری، باید مصلحتی برای یتیم داشته باشد، که عرض کردیم که شیخ (ره) سه جواب داده اند؛ جواب اول: «قلو سلم دلالتها»، یعنی اولا قبول نداریم که این افعال تفضیل باشد، بلکه به نظر ما افعال وصفی است، که این یک وجه برای «قلو سلم دلالتها» است، وجه دیگر هم که در کلمات ایروانی است، این است که اصلا آیه که می فرماید: *وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ* انصراف به تصرف اجانب دارد، یعنی کسانی که اجنبی از این یتیم هستند، اگر بخواهند نزدیک به مال یتیم شوند، باید *بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ* باشد.

جواب دوم: است «فهي مخصّصة بما دلّ على ولاية الجدّ و سلطنته»، این آیه شریفه به آنچه که دلالت بر ولایت و سلطنت جد دارد، تخصیص می خورد، «الظاهرة في أنّ له أن يتصرّف في مال طفله بما ليس فيه مفسدة له»، که ظاهر در این است که جد می تواند در مال طفلش، در صورتی که مفسده نداشته باشد تصرف کند، «فإنّ ما دلّ على ولاية الجدّ في النكاح معللاً بأنّ البنّت و أباهما للجدّ»، این علت برای «الظاهرة» است، که در روایات نکاح آمده که بنت و پدرش برای جد هستند.

«و قوله (صلّى الله عليه و آله): أنت و مالك لأبيك»، در روایتی هست که به امام (علیه السلام) عرض کردند که: علمای عامه در مجلس بعضی از امراء این فتوي را داده اند، که اگر جد بدون اذن پدر، نوه اش را تزویج کند این باطل است و امام (علیه السلام) فرمودند: این فتوای علمای عامه با قول پیامبر منافات دارد، چون پیامبر (صل الله عليه و آله) فرمودند: «انت و مالك لأبيك»، دختر و همچنین پدر دختر، کلهش در اختیار جد است، لذا اگر در موردی پدر اجازه نداد، اما جد اجازه داد، نکاح صحیح است، «خصوصاً مع استشهاد الإمام عليه السلام به في مضيّ نكاح الجدّ بدون إذن الأب ردّاً على من أنكر ذلك و حكم ببطلان ذلك من العامة في مجلس بعض الأمراء»، خصوصاً با این استشهاد امام (علیه السلام) به این قول رسول الله (صل الله عليه و آله) صحت نکاح جد، بدون اذن اب، در رد کسی که این صحت را انکار کرده و حکم به بطلان آن کرده است. «و غير ذلك يدلّ على ذلك»، و غیر این روایات که بر این دلالت می کند.

دقت کنید که امام (علیه السلام) در رد این فتوای علمای عامه به قول پیامبر (صل الله عليه و آله) که «انت و مالك لأبيك» استشهاد کرده و نتیجه گرفته اند که اگر جد اجازه داد، ولو پدر اجازه نداده نکاح صحیح است.

شیخ (ره) خواسته بفرماید که: از این روایت استفاده می کنیم، که امام (علیه السلام) خواسته بفرمایند: جد مادامی که شیئی منافی با ولایتش نیامده ولایت دارد و معلوم می شود که آنچه منافی هست، صرف وجود فساد است، لذا دیگر استفاده نمی کنیم که رعایت مصلحت هم معتبر است، چون در اینجا که پدر رد کرده می گوید: مصلحت نمی دانم، جد می گوید: اشکالی ندارد و امام (علیه السلام) هم فرمودند: این نکاح صحیح است.

جواب سوم: «مع أنّه لو سلّمنا عدم التخصيص، وجب الاقتصار عليه في حكم الجدّ، دون الأب»، اگر هم عدم تخصیص را

بپذیریم، باید بگوییم: آیه مصلحت را نسبت به جد اعتبار می‌کند و پدر، چون آیه شامل اب نمی‌شود، برای این که موضوع آن یتیم است و یتیم کسی است که پدر ندارد.

اما اگر بگوییم: از باب قول به عدم فصل درست می‌کنیم، یعنی در جد، شرطیت مصلحت را از آیه استفاده می‌کنیم و در اب از راه قول به عدم فصل، شیخ(ره) می‌فرماید: «و دعوى عدم القول بالفصل ممنوعة؛ فقد حكي عن بعض متأخري المتأخريين القول بالفصل بينهما في الاقتراض مع عدم اليسر»، این ادعا ممنوع است، برای این که در باب اقتراض از مال بچه، اگر جد تمکن از اداء نداشته باشد، گفته‌اند: نمی‌تواند از مال بچه برای خودش اقتراض کند، اما پدر ولو تمکن از اداء هم نداشته باشد، می‌تواند اقتراض کند.

«ثم لا خلاف ظاهراً كما ادّعي في أنّ الجدّ وإنّ علا يشارك الأب في الحكم»، یعنی اجماعی داریم در این که پدر جد با اب در اصل ولایت و شرایط آن مشارکت دارد، «و يدلّ عليه ما دلّ على أنّ الشخص و ماله الذي منه مال ابنه لأبيه»، بر این مشارکت آنچه که دلالت می‌کند که شخص و مالش، که یکی از مصادیق مال شخص، مال پسرش است، یعنی مال الابن مال الشخص، کل اینها برای پدر هست، «و ما دلّ على أنّ الولد و والده لجدّه»، و همچنین آنچه که دلالت می‌کند بر این که ولد و والد برای وجد آن ولد هستند.

آخرین فرع این است که «و لو فقد الأب و بقي الجدّ، فهل أبوه أو جدّه يقوم مقامه في المشاركة أو يخصّ هو بالولاية؟ قولان»، اگر پدر بمیرد و جد بماند، آیا جد الاب به تنهایی ولایت دارد، که این یک احتمال است، یا این که اب الجد و جد الجد با هم ولایت دارند، که این احتمال دوم است؟ که این یک مقدار بعید است و همان احتمال اول اصح است. «ابوه» یعنی اب الاب. و «جده» یعنی جد الاب، یعنی بگوییم: حال که اب مرد، اب جد، یعنی پدر پدر، جای جد پدر، یعنی جد الاب بیاید، یا در اینجا که دیگر پدر مرد، یک نفر به تنهایی ولایت دارد و آن هم جد است، که دو قول در اینجا وجود دارد. «من ظاهر أنّ الولد و والده لجدّه، و هو المحكي عن ظاهر جماعة»، دلیل بر این که مشارکت هست، همین روایت «الولد و والده لجدّه» است و این مشارکت محکی از ظاهر جماعتی است.

«و من أنّ مقتضى قوله تعالى وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ* كون القريب أولى بقربه من البعيد»، اما دلیل بر این که اگر پدر مرد، دیگر کسی جای او نمی‌نشیند و ولایت اختصاص به جد دارد، این آیه شریفه است، که وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ*، پدر پدر از جد پدر به این بچه اولی است، پدر پدر که جد بچه می‌شود، از پدر جد قریب و اولی است، لذا این آیه شریفه وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ* در اینجا می‌آید.

بعد شیخ(ره) فرموده: «فنفي ولاية البعيد خرج منه الجدّ مع الأب و بقي الباقي»، ولایت بعید نفی شده و جد با وجود اب فقط ولایت دارد، که از تحت این عام خارج شده، اما بقیه تحت عام هستند، یعنی اگر ما باشیم و آیه وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ*، این آیه می‌گوید: تا پدر هست، نوبت به هیچ کسی نمی‌رسد، اگر پدر از بین رفت، تا جد هست نوبت به هیچ کس دیگری نمی‌رسد.

می‌گوییم: پس چرا در جایی که پدر موجود است، باز هم می‌گویید جد ولایت دارد؟ در جواب می‌گوییم: چون دلیل خاص دارد، که با وجود پدر، جد هم ولایت دارد، اما در غیر از این، دیگر باید به قاعده مستفاد از آیه شریفه عمل کنیم و بگوییم: تا قریب هست، نوبت به بعید نمی‌رسد.

«و ليس المراد من لفظ «الأولى» التفضيل مع الاشتراك في المبدأ»، مراد از لفظ اولی افعّل تفضیل نیست، معنایش این نیست که جد صلاحیت دارد، پدر جد هم در مبدأ، یعنی در اصل صلاحیت مشترک باشند و صلاحیت دارد، اما جد بهتر است، «بل هو

نظير قولك: هو أحقّ بالأمر من فلان و نحوه»، بلکه مثل جايي که مي‌گوئيم: فلاني احق است، يعني اين حق او هست و ديگري حقي ندارد و نحو اين قول، «و هذا محكيّ عن جامع المقاصد و المسالك و الكفاية، و للمسألة مواضع أخر تأتي إن شاء الله»، و اين که تا جد هست، نوبت به پدريجدمي‌رسد، محكي از جامع المقاصد، مسالك، كفايه سبزواري(ره) است و اين مساله مطالب ديگري هم دارد که ان شاء الله تعالى خواهد آمد.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين